

آمریکا، قبل از کریستف کلمب کشف شد!

(یعنی : هنگامی که اریک سرخ پوست^۱ با همراہانش به قصد بدست آوردن غنائم در وینلند از کشتی پیاده شدند .)



در سالهای اخیر مکتشفان در ارض جدید (Terre Neuve) آثار و تغییر مکان یک دسته نرماندی را کشف کردند که مطالعات و آزمایشهای زمین شناسی در باره کربن ۱۴ (ایزوتوپ) قدمت آنها تا حدود هزار سال پیش رساند .

دانشگاه ییل (Yale) سال گذشته (برای اثبات صحت این مدعا بعد از هشت سال مطالعه و تجسس مداوم) نقشه ای را که منتسب به دزدان دریائی بود و خط سیر و گشت و گذار آنها را در دریا و خشکی نشان می داد ، منتشر کرد .

این نقشه حاکی ازین بود که دزدان دریائی^۲ اسکندیناوی ، که از قرن ۱۱ یا ۱۲ اروپا را عرصه تاخت و تاز خود قرار داده بودند ، به کشف قسمتی از سواحل آمریکای شمالی در حدود سال هزار میلادی (یعنی پانصد سال قبل از کریستف کلمب) نائل آمده و بی آنکه به موقع و کم و کیف قاره جدید واقف باشند ، آن را کشف کرده بودند .

به دنبال این امر ، دیگر پژوهندگان نیز موضوع را از جهات مختلف ؛ اقلیم شناسی ، باستان شناسی ، مردم شناسی و حیوان شناسی مورد مطالعه و تحقیق قرار دادند .

نویسنده مقاله حاضر (فارلی موات) مدت چهار سال این مسئله و اسناد و مدارک آنرا در کتاب تحقیقی خود بنام :

(West Viking - The Ancient Norse in Greenland And America .)

پژوهش کرد و وضع راهزنان دریائی مغرب و نرماندیهای را که در « گروئنلند » و « آمریکا » بوده اند ، بخوبی روشن کرد .

« ف. موات » تاریخ این اکتشاف را بخوبی ترسیم و توضیح می کند . اینک مقاله من بود :

در سال ۹۸۱ میلادی ، سپیده صبح ، کمی بعد از نیمه شب ، بر سواحل غربی ایسلند گرد سیمینی می پاشید . در اینجا ، بحقیقت شب نشده بود تا سپیده دمی ، چنانکه می پنداریم ، از دامن مشرق روی نماید ؛ زیرا فصل بهار بود و در سرزمینهای شمال ، خورشید فقط چند ساعتی

۱ - اریک سرخ پوست (Erik le Rouge) نام رئیس افراد نروژی بود که در قرن دهم میلادی گروئنلند را کشف کردند .
۲ - Vikings یا دزدان دریائی .

در پائین افق از انظار پنهان می‌ماند و دیگر بار جلوه‌گری می‌کند. در خلیج کوچکی که بوسیله تنگه‌ای باریک به دریا اتصال داشت یک کشتی دور از ساحل لنگر انداخته بود. این تنگه کوهستانی محصور در دریا «بریدا = Bredha» نامیده می‌شد.

کشتی بسیار زیبایی بود که دنبال و جلو آن برجسته‌تر می‌نمود و به قایق‌های بزرگ و دراز شباهت داشت.

درازای این کشتی نزدیک ۲۵ متر بود و جلوه و شکوه خاصی داشت. از جلوی کشتی یکی ازدزدان دریائی که قدی کوتاه و چشمانی تند و نافذ و ریشی خرمائی داشت ظاهر شد. موهای ریشش زبر و خشن و پر پشت بود. ناگاه چشمانش به آبها افتاد و در بیکرانی و عظمت دریا خیره شد! گوئی در کمین کشتی دشمن بود؛ سپس زیر لب چنین گفت:

— درین تنگه هوا چقدر آرام است! حتی لکه‌ای ابری که از طوفان و تلاطم دریا نشانی باشد در آسمان دیده نمی‌شود! دست یافتن بر مقصد و مسیری که مادر نظر داریم بسیار سهل و ساده است؛ باید پیش رفت!

بدین طریق سفر دریائی «اریک رودا» که به اریک سرخ پوست معروف بود آغاز شد. اریک در نظر داشت باده‌های ازدزدان ایسلندی به سوی مغرب حرکت کند و خویش و همراهان را به سواحل نامعلوم آمریکای شمالی برساند.

— دیاری که در آن زمان سخت ناشناخته بود.

قصد اریک در وهله نخست کشف سرزمینهای تازه نبود؛ بلکه می‌خواست از ایسلند بگریزد، زیرا چون بین طوایف و دسته‌های متخاصم جنگ و گریز خونینی راه افتاده بود؛ اریک راه سه سال تبعید محکوم کرده بودند. بر طبق قانون ایسلند، هر کس به سه سال تبعید محکوم می‌شد فردی مهدورالدم بحساب می‌آمد و هر کس حق داشت کسی را که از اجرای چنین حکمی سرپیچی کرده است به قتل برساند. اریک در عصری زندگی می‌کرد که بین قبایل و حتی خانواده‌ها کینه‌های دیرینه و کین کشیهای خونینی وجود داشت. پدر اریک نیز بخاطر جنایات و قتل‌های بی‌شمار از نروژ تبعید شده بود. اریک - فرزند خلف چنین پدری! - به سبب آنکه دو نفر از همسایگانش را کشته بود، در سن بیست سالگی در سال ۹۷۰ میلادی تبعید شده بود. دیگر بار به آتش نفاق و اختلافات تازه دامن زد، در نتیجه آن، مشاجرات ناهنجار و قربانیهای تازه‌ای پدید آمد و به قتل‌های تازه‌ای منجر شد. اینها و چیزهای دیگر، بناچار دست بهم داده و موجبات تبعیدش را فراهم ساخت.

مقصد کاملاً ناشناخته نبود

دزدان دریائی که از ایسلند تبعید شده بودند عادت داشتند که بر سفاین تندسیر سوار شوند و برای غارت سواحل اروپا بسوی مشرق حرکت کنند.

اریک، به قصد چپاولگری بادبانهای کشتی را برافراشت و به سوی مغرب در حرکت آمد. اما به سوی سرزمین کاملاً ناشناخته‌ای نمی‌رفت. زیرا درین عصر و زمان، حتی سرزمینهایی که در طرف مغرب ایسلند قرار داشتند غیر مشکوف و ناشناخته نبودند. مردمی که نماندها آنها را «وست منی = Westmanni» یعنی مغرب‌زمینی‌ها می‌نامیدند؛ سلت‌ها و

پیکت‌های (۱) ایرلند و اهالی «اکوس» قدیم که نرماندها آنها را از ایسلند رانده بودند، دسته - دسته در کنار خلیج‌هایی که در طول دریا کنار و سواحل جنوب غربی گروئنلند (Groenland) قرار داشت و نیز در کشورهای «Irland Mikkla» یعنی ایرلند بزرگ، می - نامیدند مستقر شده بودند. اربک هنگامی که بادبانهای کشتی را برمی افراشت می‌دانست چه مقصدی را در پیش دارد، اربک امیدوار نبود سرزمینهای تازه‌ای را کشف کند ولی خیال غارت کردن مغرب زمینی‌ها (Westmanni) و دسته های متعدد مردمی را در سر می‌پروراند که ثروت زیادی داشتند و غارت و چپاول اموال آنان برای اربک و دارودسته‌اش آسان می‌نمود.

تعداد همراهان اربک بیست نفر بود و اینها افرادی سخت جسور و خشن بودند. بدون شك در کشتی آنها کنیزانی زر خرید سوار شده بودند و در شمار همراهان نشان بودند زیرا دزدان دریائی افرادی عیاش و خوش گذران و تنوع طلب‌اند و می‌خواهند رفع خستگی را با عیش و کیف و آمیزش با زنان تدارک نمایند و از خوشنوت روح جنگی در مواقع آسایش اندکی بکاهند. مسافرت تا گروئنلند آسان بود، اما برخلاف انتظار اربک و همراهانش، که امیدواری داشتند مغرب‌ها را در اطراف دماغه قسمت جنوب غربی جزیره دریابند و اموالشان را بینما ببرند؛ از آنجا عزیمت کرده بودند و اثری و آثاری جز کلبه‌های چوبی نیم‌ویران که از شاخه‌ها و توده‌های علف ساخته شده بود چیزی دیگری بر جای نمانده بود. اربک فصل بارانی زمستان را درین منطقه مستقر شد تا فصل نامساعد را بگذراند، سپس در آغاز فصل بهار که هوا مساعد می‌شود بدنبال مغرب‌های از دست رفته راه دریا را در پیش گیرد و به مقصد و مقصود خود برسد.

اربک با استفاده از روزهای طولانی که برای مناطق شمالی بسیار مساعد و مفید بود، در طول ساحل و کرانه غربی گروئنلند براه افتاد تا به کوهستان بسیار عظیمی رسید. این کوهستان رفیع که پایش در دریا غوطه‌ور بود و سر بر آسمان می‌سایید در ۸۰۰ کیلومتری شمال موضعی قرار داشت که ما آنرا امروز دماغه «Farewell» می‌نامیم. این کوه در حقیقت يك برج دیدبانی و کمینگاه طبیعی بود. از قله این کوه، مسافران توانستند با يك نظر بیش از ۱۵۰ کیلومتر از سواحل مضرس گروئنلند و در ورای آن یخچال مرکزی آن سامان را که در برابر نور و تشعشع خورشید با شفافی و پاکی شگفت‌انگیزش همچون قطعه برلیان می‌درخشید مشاهده کنند.

ناگاه یکی از همراهان اربک بسوی دریای بیکران مغرب نگاهی کرد و بی‌اختیار فریاد زد:

- اربک، به طرف مغرب نگاه کن! ببین! خشکی است.

قسمت بسیار باریک تنگه دیویس (Davis) (که دارای ۳۲۰ کیلومتر عرض می‌باشد) بین قله بسیار برجسته گروئنلند غربی (۲۲۲۵ متر) ارتفاع و قله سرزمین بافن Baffin (۲۱۶۰ متر) ارتفاع قرار دارد.

در تابستان، هر يك از این دوسرزمین، درین جا، از طرف دیگر بروشنی و وضوح دیده می‌شود.

۱ - اکوس قسمت شمالی انگلستان است و پیکت‌ها بعلمت آنکه بدنهایشان را خالکوبی می‌کردند بدین نام نامبردار بودند.

اریک مصمم شد که جهت غربی رادرپیش گیرد . زیرا فکر کرد :
 - در شمال جائی نیست که ارزش کاوش و توقف داشته باشد زمینها یا کوهستانی و صخره
 است یا یخبندان! و غربی هاهم دیوانه نیستند که به سمت شمال حرکت کرده باشند . اگر بطرف
 مغرب حرکت کنیم ، بی شك شانس بیشتری برای یافتن و غارت کردن آنها خواهیم داشت .
 ناچار بقصد مغرب راه افتادند . عاقبت در پای سواحل بلند شبه جزیره « کامبرلند Cumberland »
 در سرزمین « Baffin » از کشتی پیاده شدند .

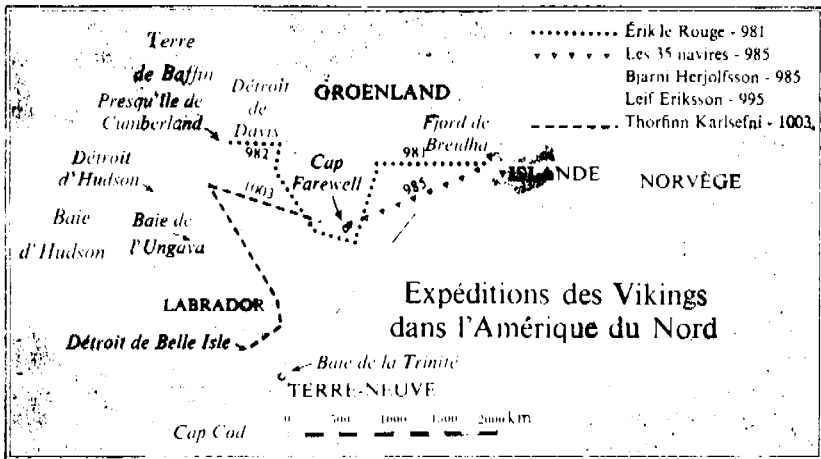
آن زمان ، این موضوع راهیچ کس نمی دانست ولی اریک و دارو دسته اش اولین اروپائینی
 بودند که تاریخ آمدن آنها را به سرزمینی که بحقیقت جزو آمریکای شمالی محسوب می شد در
 صفحات خود ثبت کرد و آنرا باید مبدأ کشف آمریکا به شمار آورد . این جریان در سال ۹۸۲
 میلادی یعنی ۵۱۰ سال قبل از آنکه کریستف کلمب جزیره اش رادر دریای « کارائیب Caraiibes »
 مشاهده کند و به کشف آمریکا نایل آید اتفاق افتاد .

آرزوی اریک سرخ پوست

ساحل سرزمین بافن (Baffin) خلاف انتظار و گول زنده بود زیرا ازدور خوش می نمود
 و حال آنکه بر اثر آبهای قطبی جریان آب کانادایی که بطرف جنوب در حرکت بود کاملاً سرد
 بنظر می رسید و از ساحل گروئنلند که روبروی آنها قرار داشت برای زندگی واقامت نامساعدتر
 بود. بدین جهت درینجا کشاورزی نبود تاچه رسد به افرادی که برای غارتگری های نرماندا
 بتوانند مشتری های حاضر و آماده ای باشند . ناچار درینجا نیز تیر اریک به سنگ خورد !!
 بالنتیجه ، پس از گذراندن يك تابستان که به شکار خرس قطبی ، و فک (phoque) و شیر-
 ماهی (morse) و کرگدن دریایی (Le Narval) گذشت، اریک به گروئنلند برگشت تا آخرین
 ماههای تبعیدش را در آنجا بگذرانند . در بهار سال ۹۸۴ میلادی از راه جنوب گروئنلند به
 سوی ایسلند راه افتاد . گرچه کشتی اریک در دریا دچار وضع بسیار نامساعدی شد و با زحمت
 بسیار از انقلابات هوا جان سالم بدر برد اما دل خوش داشت که کشتی خود را با امتعه و کالاهای
 گرانقیمت مانند : عاج ، پوستهای قیمتی خز و سنجاب و روغنهای حیوانی و چرم و دیگر اشیائی
 که در اروپا قیمت سرسام آوری داشت گرانهار کرده است . ازین موقع ببعد ، اندیشه تازه ای
 را در سر می پروراند و آن این بود که از جانب خویش دسته دزدان دریائی قوی و چابک و
 ماهری را مجهز سازد و آنها را در گروئنلند جنوبی مستقر نماید و سلطنتی رؤیائی و باشکوه
 بوجود آورد و خود فرمانروای مطلق آنان گردد . به محض بازگشت به ایسلند به تجهیز رعایائی
 برای حکومت آینده خود پرداخت . اریک بانوغ خاصی که مورد قبول همگان و حتی مورد
 تحسین تاجر ثروتمندی در عصر جدید هم می تواند باشد ابتدا بنامگذاری قلمرو سلطنت خود
 آغاز کرد و نام « گروئنلند » را (که بمعنی سرزمین سبزی باشد) بر آن منطقه نهاد . (۱) این عمل
 چنان نیرنگه ماهرانه ای بود که بزودی عده فراوانی را بعنوان داوطلب بدان سامان کشانید.
 در ماههای اول سال ۹۸۵ در تمام ایسلند غربی هیجانی برانگیخته شده بود ، کشاورزان
 زمینهاشان را می فروختند و بارونه و گله هاشان را بسوی سواحل تنگه بریدامی بردند تا دسته
 دسته بسوی مقصد منظور حرکت کنند .

۱ - میدانیم « گروئنلند » قبل از اریک چنین نامی نداشته است .

هنگامی که ماه ژوئن فرارسید و فصل مساعدی برای دریانوردی پیش آمد ۳۵ کشتی پراز حیوانات اهلی و هزارها نفر مرد وزن مسافر بسوی سواحل جنوبی گروئنلند راه افتادند .



بادهای نامساعد

درین زمان ، حادثه دیگری روی نمود که می بایست تأثیر زیادی در سر نوشت مغرب - زمینها داشته باشد و آن چنین بود که: در اواسط تابستان سال ۹۸۵ یک کشتی که از نروژ راه افتاده بود در جزیره ایسلند پهلو گرفت . این کشتی تجارتی بود که فرماندهی آن باشخصی بنام Bjarni Herjolfsson بود که با پدرش «هرجلف» در ایسلند نمایندگی تجارتی و دریائی را در تملک داشت . و بین ایسلند و نروژ به سوداگری مشغول بود . در تابستان ، «بجارجنی» مال التجاره های خود را که عبارت از نخها و پارچه های بافته شده بادست ، پوستهای قیمتی و صدف و عاج و روغن فک و سنقر (مرغهای شکاری) و دیگر مواد محصولات ایسلند بود به کشور نروژ حمل میکرد و زمستان آن سال را بمنظور معاوضه کردن مال التجاره خود با اشیاء آهنی و مصنوع در آنجا می گذراند .

سپس تابستان بعد ، دوباره بسوی ایسلند حرکت می کرد . این بار در هنگام بازگشت شنید که پدرش با «اریک» سرخ پوست به کشتی نشسته است تا به گروئنلند حرکت کند تا در آنجا نیز نمایندگی و مؤسسه ای تجارتی تأسیس نمایند و هنگام عزیمت دستورها و سفارشهایی به فرزندش داده است تا فرزند وی نیز به محض آمدن بوی ملحق گردد . بدین جهت ، فرزندش هم جز برای بار کردن آذوقه و سوار کردن اهل و عشییره در ایسلند توقفی نکرد و بلافاصله در تجسس کشتی پدرش بادبانهارا برافراشت و بر اثر وی حرکت کرد . «بجارجنی» به نزدیکی سواحل جنوبی گروئنلند رسید که باد بسیار شدیدی از طرف شمال شرقی - یعنی قطب شمال حرکت کرد و کشتی وی را دستخوش انقلاب سختی نمود . چند روزی کشتی بجارجنی در چنگک بادهای ناموافق بدین سوی و آن سوی در حرکت بود . آخر ، طوفان سهمناک دریا فرو نشست ، اما کشتی همچنان درمه غلیظ و تاریک راه خود را گم کرده بود ، عاقبت هواروشن شد و بجارجنی اثری از خشکی در طرف مغرب در حاشیه افق مشاهده کرد . در اینجا بود که نور امید چشم دلش را روشن نمود

و به نگرانیها پایان داد. اما این سرزمین، بر خلاف انتظار گروئنلند نبود. بلکه ساحل شرقی جزیره بسیار بزرگی بود که امروز ارض جدید (Terre Neuve) یا آمریکا نامیده می‌شود. وقتی بجزاری به ساحل نزدیک شد سرزمینی دید سخت ناهموار و پوشیده از جنگلهای انبوه و درهم.

مع هذا، چون بجزاری کشف نبود و به قصد اکتشاف سرزمین تازه‌ای بدان ناحیه نیامده بود، بلکه قصدش این بود که مانند همه فرماندهان کشتی مسافران و کالاهای خود را به سوی مقصد معلوم رهنمون شود و آنها را با سلامت بیدار منظور برساند در آنجا چندان درنگ نکرد و ناچار ستاره قطبی را هدف حرکت خود قرارداد و کشتی را بسوی شمال در حرکت آورد و در کناره‌های سواحل ارض جدید به سوی شمال پیش رفت و کرانه‌های سرزمین «لابرادور» را دورزد و به حرکت خود ادامه داد.

هنگامی به خط‌العرض مستعمره گروئنلند رسید جهت حرکت کشتی را تغییر داد و عاقبت در جایی به خشکی نزدیک شد که پدرش کانون خانوادگی خود را در آنجا - یعنی دماغه پیشرفته جنوبی گروئنلند - از دیرگاهی مستقر ساخته بود.

اخباری که بجزاری برای مستعمره نشینان آورد در حقیقت همان علاقه زود گذر چپاولگری را در آنها برانگیخت زیرا کشف سرزمینهای تازه جزو علائق اولیه آنها نبود و آنها را بدین عوالم کاری نبود و نمی‌توانستند و نمی‌دانستند با سرزمینهای تازه چه کنند؟

در جستجوی جنگل دست نخورده

درده سال بعد اهالی گروئنلند درباره این اکتشاف سهل انگاری کردند زیرا از جهتی اریک قرمز پوست راضی نمی‌شد چیزی بین او و قلمرو حکومتش حائل شود و او را از بدست آوردن منافع بازدارد. مع هذا گروئنلند يك نقص و مانع بزرگ، در راه پیشرفت داشت و آن فقدان جنگل بود. ابتدا مستعمره نشینان راضی شدند که بوسیله چوبهائی که با غوطه‌ور شدن بر روی آب حمل می‌شوند رفع احتیاج کنند؛ اما بعد از چند سال، بر اثر موانع و مشکلات، بوارد کردن چوب دست‌یازیدند و برای حصول این منظور تا نوزده پیش رفتند.

در سال ۹۹۵ میلادی، لیف (Leif) فرزند ارشد اریک، برای رفع این مضيقه به راه دیگری متوسل شد. بخاطر آوردن بجزاری در موقع مسافرت در کشوری که در سمت جنوب غربی گروئنلند واقع بود جنگلهای انبوه و بسیار وسیعی را کشف کرده است. بناچار محرمانه با بجزاری توافق کرد تا بایکدیگر بدان سرزمین ناشناخته مسافرت کنند و از جنگلهای آن - حدود مال‌التجاره‌ای قابل توجه به گروئنلند حمل نمایند.

بعد از پنج روز دریا نوردی، در ارض جدید، در خلیج تری نیته (Baie de la Trinité) لشکر انداختند. در خشکی چادر زدند و شروع بکار کردند. در اندک مدتی کشتی خود را از چوبهای درخت قان و کاج و انگورهای خشکیده (کشمش و مویز) که از تاکستانهای وحشی آن بدست آورده بودند گرانبار کردند. این سرزمین را بعلت کثرت تاکهای انگور و تاکستان یا

Vinland) نامیدند. این نامگذاری را ابتدا لیف فرزند ارشداریک بعمل آورد و بعدها بدین نام شهرت یافت. سپس لیف همچون فاتحی سر بلند با مال التجاره هنگمت به گروئنلند باز گشت.

کوش استعماری

در سال ۱۰۰۳ میلادی شخص دیگری وارد صحنه عمل شد. این شخص Thorfinn Karlsefni تاجر ایسلندی بود. وی با دو کشتی از همراهان خود بدان دیار قدم می نهاد. وقتی لیف فرزند اریک به حد اعلاى نفوذ و قدرت خود رسید، قلمرو وسیع پدرش را با قدرت متزاید خود تهدید می نمود. اریک برای اینکه قدرت و شهرت خویش را نگهداری کند به Thorfinn پیشنهاد کرد که با دارو دسته خود وعده ای از ساکنان گروئنلند به «سرزمین تانک = Vinland» عزیمت کند و آنجا را تحت استعمار و نفوذ خود در آورد و کشور جدید را بنام خود ثبت نماید و مهر مالکیت خود را بر آن زند! Karlsefni با ناوگانی که مشتمل بر چهار کشتی بود، با همراهان بسوی مغرب در حرکت آمد و به سرزمین Baffin رسید، آنگاه، در امتداد سواحل لابرادور (Labrador) به سوی جنوب در حرکت آمد. دریا نوردان در آخر تابستان به بنغاز Belle - Isle رسیدند و برای گذراندن زمستان در قسمت شمالی ارض جدید در مجاورت خلیج Epaves مستقر شدند. در سه سال بعد، تازه واردین بدین سرزمین، تمام آن نواحی را کشف نمودند اما عاقبت به پیدا کردن کشور «Vinland» که در مجاورت خلیج Trinité قرار داشت توفیق نیافتند. در عوض، بنای جنگه وجدال با اقوام اسکیمویی دورست Dorset و هندیها Beothuk گذاشتند. اما در جنگه با آنها پیروز نشدند. بعدها، کسانی که از آنها باقی ماندند کمابیش توفیق یافتند دیگر باره گروئنلند برگردند و با آنها ملحق شوند.

آنچه ازین کوشش و کشف نتیجه شد این بود که نرماندها اولین دسته ای از استعمارگران بودند که برای بدست آوردن مستعمره ای در آمریکا شمالی به چنین اقدامات خطرناکی دست یازیدند و در حقیقت به کشف آمریکا نائل آمدند. در مدت پنج قرن بعد از استقرار در گروئنلند مرتباً برای حمل مال التجاره و بخصوص وارد کردن چوبهای جنگلی کشتی های خود را به لابرادور می فرستادند همچنانکه برای شکار در بنغاز Hudson و خلیج Ungava دائماً بدان سامان رفت و آمد میکردند.

اطلاعاتی را که اریک و همراهان و معاصرانش در باره راههای دریائی مغرب زمین و سرزمین های جدید بدست داده اند هنوز از دست نرفته و فراموش نشده است. بلکه این اطلاعات در بین طبقه دریا نوردان دهان به دهان و سینه به سینه نقل و منتشر گردید.

کریستف کلمب هم از این اطلاعات، بدون شك، بهره مند شده است زیرا قبل از آنکه راه اوقیانوس را در پیش گیرد و به طرف مغرب رهسپار شود به ایسلند رفته و درباره راههای دریائی کسب اطلاعاتی کرده و از سرزمینهای جدید باخبر شده است. کریستف کلمب می خواست خط سیر جنوبی خاصی را انتخاب کند تا در خلال مسافرت خود، بی آنکه به سایر دریا نوردان و سرزمین های مورد تصرف آنها برخورد نماید، بطرف چین، و شرق اقصی، سفر خود را ادامه دهد. بدون شك، کلمب نتوانست چنان نیتی را عملی کند و در سال ۱۴۹۲ میلادی به «کشف»

آمریکا نائل آمد و منظور چنانکه می دانیم حاصل شد!

پایان